

National Security and its Relation to the Necessity of Fighting Against Arrogance in Islam with a Focus on Economic Security

Hosein Ghadiri¹

Received: 06/09/2021

Accepted: 17/11/2021

Abstract

"National security" is one of the issues that have received special significance in Islam. As the Holy Prophet (PBUH) says: "there is no goodness in idle speech, vision without experiment, unhealthy life, and the home country without security and happiness" (Sheikh Saduq, 1413 AH: vol. 4, p. 369). It can be asserted that affairs, on which the security of the people and the government depend, are specific requirements and accepted by all rationales, which are "economic, military, political and cultural power." What we are seeking for is the connection between national security and the "obligation to fight the arrogant" in the Shiite political school, which is a religious jurisprudence ruling. How to achieve comprehensive security in these areas considering such a ruling in Islamic governance is one of the issues that need to be investigated. Especially since the fighting against the hegemony imposes great costs on the nation and the government. In addition, the obligation to stand against them, as will be examined, is absolute from the jurisprudence point of view, and the requirements of time and place cannot bind this ruling. Therefore, in this article, we seek to answer three questions. First, what is national security? Second, what are the jurisprudential bases of fighting with arrogance and its application? Third, given the costs that resistance to extravagance imposes on Muslims, through performing this duty how can we achieve economic security on the one hand, and economic interests on the other hand. This article is based on inferential method and analysis of available resources. The results show that de arrogance will ultimately lead to comprehensive national security.

Keywords

De-Arrogance; National Security; Application and Restriction; Time Requirements; the Rule of the Negation of the Way

1. Educated Outside of Jurisprudence and Principles, Qom Seminary, Iran and University Lecturer and Seminary. slamenab10@gmail.com

امنیت ملی و ارتباط آن با وجوب استکبارستیزی در اسلام (با تمرکز بر امنیت اقتصادی)

حسین قدیری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

چکیده

«امنیت ملی» از موضوعاتی است که اسلام اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل است. تا آنجا که پیامبر اکرم (ﷺ) می‌فرماید: «در گفتار بی‌کردار، و دیدن بی‌آمودن ... و زندگی بدون سلامت و وطن بدون امنیت و شادمانی، خیری نیست.» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۳۶۹) می‌توان مدعی بود اموری که امنیت مردم و حاکمیت، به آن‌ها وابسته است، الزاماتی مشخص و مورد قبول همه عقلاست که عبارتند از: «قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی». آنچه ما در پی آن هستیم ارتباط امنیت ملی با «وجوب مبارزه با مستکبرین» در مکتب سیاسی تشیع است که یک حکم فقهی محسوب می‌شود. چگونگی امکان وصول به امنیتی فراگیر در حوزه‌های مذکور به‌خصوص حوزه اقتصادی، با وجود چنین حکمی در حاکمیت اسلامی از موضوعاتی است که نیازمند تحقیق است. به‌خصوص آن‌که مبارزه با سلطه‌گران، هزینه‌های زیادی را بر پیکره ملت و حاکمیت، تحمیل می‌کند، به‌علاوه وجوب مقابله با آنان، - چنانچه بررسی خواهد شد - از نظر فقهی، مطلق است و مقتضیات زمان و مکان نمی‌تواند این حکم را مقید سازد. بنابراین در این مقاله در پی پاسخ به سه سؤال هستیم. اولاً امنیت ملی چیست؟ ثانیاً مبانی فقهی استکبارستیزی و اطلاق آن، کدام‌اند؟ ثالثاً با توجه به هزینه‌هایی که ایستادگی در برابر زیاده‌خواهان، بر مسلمین تحمیل می‌کند، چگونه از طریق عمل به این تکلیف از یک‌سو به امنیت ملی همه‌جانبه و از سوی دیگر منافع اقتصادی، دست پیدا خواهیم کرد؟ این مقاله به روش اجتهادی و استنباطی و بر اساس تجزیه و تحلیل از منابع موجود، انجام گرفته و نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که چگونه ظلم‌ستیزی به ایجاد امنیت ملی فراگیر و تأمین منافع اقتصادی منجر خواهد شد.

واژگان کلیدی:

استکبارستیزی؛ امنیت ملی؛ اطلاق و تقیید؛ مقتضیات زمان؛ نفی سبیل.

۱. مدرس دانشگاه و حوزه، دانش‌آموخته خارج فقه و اصول، حوزه علمیه قم، قم: ایران slamenab10@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

«امنیت» بنیادی‌ترین نیاز هر جامعه و مهم‌ترین عامل برای دوام زندگی فردی و اجتماعی به‌شمار می‌رود و لذا از گذشته‌های دور، مورد توجه صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان بوده است. ماندگاری جوامع در گرو امنیت است و در نبود آن، هرج و مرج و در نتیجه نابودی جامعه انسانی، واقعیتی غیرقابل انکار است. از این واژه مانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، تعریف واحدی که مقبول تمامی یا حداقل بیشتر صاحب‌نظران، باشد وجود ندارد که ریشه آن به عدم اتفاق افراد، گروه‌ها و کشورها در تلقی و برداشت متفاوت آن‌ها از این واژه بازمی‌گردد. از این رو، تلاش‌های زیادی جهت تعریف امنیت و به معنای دقیق‌تر، شناخت مفهوم و نهاد امنیت ملی صورت گرفته است.

برخی معتقدند زمانی در جامعه امنیت حاکم است که هیچ‌گونه تهدیدی نباشد؛ بنابراین، ناامنی را مبنای تحقیق قرار داده و چگونگی کنترل آن از طریق افزایش قدرت نظامی را مدنظر گرفته‌اند. برخی دیگر امنیت ملی را مترادف با وضعیت صلح تعریف کرده‌اند و معتقدند که امنیت، جنبه تأمینی دارد و فقدان تهدید نسبت به منافع ملی یک کشور، مساوی با امنیت است. علاوه بر این‌ها، برخی از اندیشمندان، مانند «گالتنگ»، مفهوم «امنیت اطمینان‌بخش» را مطرح کرده‌اند و امنیت را مترادف با ریشه‌کنی خشونت از جوامع انسانی دانسته‌اند. آنچه برای ما در این نوشتار اهمیت دارد، مناقشه در تعاریف نیست بلکه مهم لوازمی است که برای امنیت ملی همه‌جانبه با آن مواجه هستیم. به‌طور کلی همه عقلا عالم، امنیت ملی را به داشتن قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی، وابسته می‌دانند، به طوری که اگر در این چهار حوزه، استقلال در یک کشور وجود نداشته باشد، آرزوی داشتن امنیت ملی، آرزویی دست نیافتنی خواهد بود.

آنچه در این بین مهم جلوه می‌کند راه رسیدن به این توانایی‌هاست. امروز در دنیایی به‌سر می‌بریم که حقوق انسانی در روابط بین‌الملل محترم شمرده نمی‌شود. زورگویان سلطه‌طلب که دارای قدرت در چهار محور مذکور هستند اجازه داشتن

امنیت ملی همه‌جانبه را به ملت‌ها و حکومت‌ها نمی‌دهند. اگر هم فرض کنیم به کشوری اجازه دهند که مثلاً فعالیت اقتصادی یا علمی یا صنعتی انجام دهد باید علاوه بر این که زیر نظر خودشان و در محدوده خاصی صورت گیرد، منافع آنان را نیز تأمین نماید. مانند کشور ژاپن که پس از جنگ جهانی دوم و بمباران اتمی این کشور توسط آمریکا، به صورت مشروط و محدود و با حضور نظامیان آمریکایی در این کشور به او اجازه داده شد که فعالیت اقتصادی داشته باشند. یعنی می‌توان ادعا نمود که ژاپن عملاً تبدیل به مستعمره و در اشغال آمریکا است (کلانتری، ۱۳۹۰، صص. ۱۴۰-۱۴۵).

با توجه به توضیحات فوق، به روشنی می‌توان فهمید مهم‌ترین خصوصیتی که می‌بایست ملل مستضعف دنیا در ایجاد امنیت ملی همه‌جانبه به دنبال آن باشند «استقلال» در ابعاد چهارگانه مذکور است و بدون وجود این خصیصه، امنیت واقعی وجود نخواهد داشت، اگرچه آن کشور در ظاهر پیشرفته محسوب شود. چرا که زمام امور در فرض وابستگی، در دست دشمن است و هر وقت که بخواهد می‌تواند توانایی کشور را در حوزه‌های چهارگانه، به چالش بکشد. سؤال مهم آن است که چگونه باید به استقلال همه‌جانبه و در نتیجه به امنیت ملی برسیم؟ در حالی که در دنیایی هستیم که ابرقدرت‌های مستکبر، چنین اجازه‌ای به دیگر کشورها نمی‌دهند. عده‌ای به دلیل همین وضعیت در روابط بین‌الملل و نیازی که کشورها در رفع نیازهای خویش، به یکدیگر دارند قائل شده‌اند چاره‌ای غیر از سازش با این ابرقدرت‌ها وجود ندارد. این در حالی است که ما مسلمانیم و بر اساس آیات متعدد قرآن کریم و روایات و سیره معصومین (علیهم‌السلام)، مسلمین مجاز به سلطه‌پذیری در برابر اجانب و زورگویان بین‌المللی نیستند. از باب نمونه قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱)، یعنی «خداوند هرگز راه تسلطی برای کفار نسبت به مؤمنین قرار نداده است». به عبارت دیگر، خداوند متعال به هیچ وجه نسبت به تسلط کفار بر مسلمین، رضایت نمی‌دهد. البته این عدم رضایت، تکوینی است؛ یعنی این گونه نیست که خداوند اجباراً راه سلطه

ظالمین بر مسلمین را مسدود نماید بلکه مسلمانان می‌بایست با اختیار خودشان راه تسلط اجانب بر خویش را ببندند. این رویه، سنت الهی بوده و تغییرناپذیر است.

کسانی که قائل به سازش با مستکبرین هستند می‌گویند در شرایط امروز دنیا، ایستادگی در برابر دشمنان، بسیار هزینه‌بر است و مردم در این راه، هم متحمل هزینه مادی می‌شوند و هم جانی. بنابراین بهترین راه در وضعیت فعلی مصالحه با دشمن است. در مقابل این گروه، کسانی هستند که هزینه سازش را بسیار بیشتر از هزینه مقاومت می‌دانند. مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) در این خصوص می‌فرماید:

«هزینه تسلیم شدن به مراتب بیشتر از هزینه مقاومت و ایستادگی است و فایده و دستاوردهای ایستادگی صدها برابر بیشتر از هزینه‌های تسلیم شدن است.» (سخنرانی نهم تیر ۱۳۹۷، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری)

رهبر فرزانه انقلاب همچنین فرمودند: «تسلیم شدن در برابر دشمن عنود و لجوج نتیجه‌ای جز لگدمال و بی‌هویت شدن نخواهد داشت.» (سخنرانی نهم تیر ۱۳۹۷، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری)

همچنین بزرگان ما به‌لحاظ فقهی، وجوب ایستادگی در برابر دشمنان را مطلق دانسته و قائل هستند که شرایط زمانی و مکانی در اصل این حکم، تأثیری ندارد. مرحوم آیت‌الله شهید مطهری در این رابطه می‌فرماید: «مقتضیات زمان در شکل مبارزه می‌تواند تأثیر بگذارد. ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند موجب شوند در یک زمان، سازش با ظلم جایز باشد ولی در زمان دیگر سازش با ظلم جایز نباشد. سازش با مستکبرین که عبارت دیگری از تسلیم در برابر خواسته‌های استکباری آنان است، در هیچ زمان و مکانی و به هیچ شکلی جایز نیست.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۸، ص. ۹۸).

با توجه با مطالب مذکور، سؤالاتی که در این نوشتار می‌بایست به آن پاسخ داده شود عبارتند از این‌که اولاً امنیت ملی چیست؟ ثانیاً مبانی فقهی استکبارستیزی و اطلاق

آن، کدام‌اند؟ ثالثاً چگونه می‌توان در عین مبارزه با ظالمین و پرداخت هزینه‌های آن، به امنیت ملی همه‌جانبه دست یافت؟

ذکر این نکته حائز اهمیت است که طرفداران سازش - به‌طور کلی - منافع و به‌خصوص منفعت اقتصادی را - که ممکن است در تعامل با دُول مستکبر وجود داشته باشد - اصل می‌دانند معتقدند که اساس در روابط بین‌الملل و نیز در مواجهه با دشمنان، منافع اقتصادی است، به‌گونه‌ای که تفاهمات بین‌الدولی را باید با مسئله اقتصاد، هماهنگ کرد. برخی از آنان می‌گویند «آیا می‌خواهیم فضای ایران در روابط بین‌الملل، همچنان فضای امنیتی باشد یا روزی می‌خواهیم به فضای سیاسی و سپس به فضای اقتصادی برسیم؟» (روحانی، ۱۳۸۵، ص. ۱۳) و یا مطرح می‌کنند که «اگر بحث سرمایه‌گذاری خارجی مطرح است و با مشکل مواجهیم به این دلیل است که جهان، فضای کشور ما را امنیتی می‌بیند. ما همواره هزینه بسیار بالایی را از لحاظ اقتصادی پرداخت می‌کنیم. سؤال این است که بخش اقتصادی ما تا چه زمان می‌خواهد برای بخش سیاسی و امنیتی، یارانه پرداخت کند؟!» (روحانی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰).

از همین روست که طرفداران این دیدگاه برای رفع مشکلات اقتصادی، به‌طور جدی به مذاکره به دشمنان روی آوردند تا از این مسیر - به تصور این‌که با تن دادن به خواسته‌های دشمن، می‌توان برای کشور جلب منافع اقتصادی نمود - برای مردم گشایش اقتصادی ایجاد نمایند. این گروه که دولت‌های یازدهم و دوازدهم را در اختیار داشتند، با بستن قرارداد موسوم به برجام، بخش قابل‌توجهی از صنعت هسته‌ای کشور را بنا به خواست آمریکا، از بین بردند تا در مقابل، تحریم‌های ظالمانه اقتصادی علیه ایران، برداشته شوند. اما متأسفانه همان‌طور که مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) پیش‌بینی فرموده بودند، کشورهای غربی بدعهدی کرده و به هیچ‌یک از تعهدات خویش عمل نمودند. همچنین گروه مورد بحث برای این‌که دیدگاه خود را اثبات نمایند تلاش زیادی برای پیوستن ایران به کنوانسیون (Fatf) نمودند که با مخالفت شورای نگهبان

مواجه گردیدند. آنچه مدنظر این نوشتار است، بررسی برجام یا (Fatf) نیست. بلکه می‌خواهیم ببینیم که اسلام در مواجهه با جبهه مستکبرین، چه تکلیفی برعهده ما قرار داده است. به‌خصوص آن‌که طرفداران نرمش در برابر دشمنان، روش و منش خویش را به اسلام نیز نسبت می‌دهند و با توجه به آن‌که ادعای بدون دلیل قابل قبول نیست در مقام استدلال برآمده و به مواردی از سیره معصومین (علیهم‌السلام) تمسک کرده‌اند و معتقداند که در سیره معصومین مواردی وجود دارد که با خصم سازش نموده‌اند. مانند صلح حدیبیه و یا بیعت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با خلیفه اول و یا انعقاد قرارداد صلح بین امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) و معاویه و یا پذیرش ولایتعهدی مأمون عباسی توسط امام رضا (علیه‌السلام). این گروه با استناد به موارد مذکور قائل هستند که در برابر خصم، می‌توان برای وصول به منافع اقتصادی، با دشمن سازش نمود. بنابراین از نگاه ایشان وجوب ایستادگی در برابر دشمن و حرمت سازش با آنان، اطلاقی نداشته و مقید به شرایط زمانی است و اصل تکلیف ظلم‌ستیزی، متأثر از آن خواهد بود. با عنایت به مطالب مذکور، بررسی مواردی که از نگاه این افراد، در سیره معصومین وجود دارند، ضروری به نظر می‌رسد که در این مقاله به‌طور جداگانه، صحت یا سقم ادعای دسته دوم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ضرورت بحث: پرداختن به موضوع «استکبارستیزی» در مجموعه‌های حکومتی - اعم از انتظامی، نظامی، امنیتی و همه کارکنان در قوای سه‌گانه کشور - از آن جهت اهمیت دارد که اطلاع از مبانی فقهی ضرورت مبارزه با مستکبرین، موجب به‌وجود آمدن اعتقادی عمیق در مسئولین نظام اسلامی شده و به‌دنبال آن استقلال و امنیت کشور در برابر اجانب حفظ خواهد شد؛ چرا که در این صورت مردم و خواص، اولاً مقابله با مستکبرین را یک وظیفه شرعی و فقهی برای خود خواهند دانست و ثانیاً همگان درمی‌یابیم که تنها راه برون‌رفت از سختی‌های اقتصادی و شکستن تحریم‌های ظالمانه دشمن، مقاومت و ایستادگی و مبارزه با دشمن محارب است و از راه امتیاز دادن به

دشمن و عقب‌نشینی در برابر او، هیچ‌گشایشی در زمینه اقتصادی و ... برای مردم ایجاد نخواهد شد.

روشن است که در این بین، مسئولین دولتی بیش از همه ارگان‌ها می‌بایست در بالابردن سطح معرفتی خویش همت گمارند، چرا که قوه مجریه مسئولیت اجرای وظائف مختلف - اعم از اقتصادی، سیاسی و نظامی - را برعهده دارد. به‌خصوص رئیس قوه مجریه که باید در سیاست خارجی نسبت به مبانی اسلام ناب محمدی (ﷺ) معرفت کامل و صحیحی داشته باشد. همچنین وزارت امور خارجه و یا وزارت اطلاعات - که هر دو زیرمجموعه دولت هستند - در این موضوع، بسیار حائز اهمیت هستند. تأثیر بالا بودن سطح معرفتی در کارکنان وزارت امور خارجه که مسئول روابط خارجی و بین‌المللی هستند، مانند روز روشن است. در وزارت اطلاعات نیز با توجه به مأموریت‌هایی که برای این مجموعه در داخل و نیز در سطح روابط بین‌الملل، تعریف شده، معرفت به مبانی وجوب مقابله با مستکبرین، پشتوانه‌ای مستحکم، برای مجموعه مسئولین در حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل خواهد بود و از انحراف مسیر یا نفوذ دشمن در سازمان‌های مربوطه جلوگیری به‌عمل خواهد آمد و حتی این امر به‌طور مستقیم بر مسئله اقتصاد هم تأثیرگذار است. از این‌رو پرداختن به این مباحث در مجموعه‌های مذکور، ضروری بوده و نباید در این مسیر سهل‌انگاری شود.

تذکر: یادآوری این نکته در مقدمه بحث مناسب است که چنانچه فقها تصریح نموده‌اند دادوستد با غیرمحرابین - اگرچه کافر باشند - جایز است، مشروط به آن‌که به تسلط آنان بر مسلمین نیانجامد. این جواز را از احکام گوناگونی که فقها بیان نموده‌اند می‌توان استفاده نمود. از جمله این‌که اگر کسی اموال اهل ذمه را از بین ببرد، ضامن است (موسوی خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۶۰۴) و به‌طور کلی تا زمانی که غیرمسلمین، در حاکمیت اسلام، به احکام اهل ذمه در برابر حکومت اسلامی، پایبند باشند، خون و مال و آبرویشان مانند مسلمین، محترم است. (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۳۹۲) بنابراین

از لحاظ فقهی ارتباط با اقوام و ذول غیرمسلمان (غیرمحراب)، بلامانع بوده و لذا موضوع استکبارستیزی در این نوشتار، ناظر به محاربین است؛ یعنی کسانی که در حال دشمنی و سلطه‌جویی با اسلام و مسلمین هستند.

هدف تحقیق: از آنجا که ماهیت دشمن، زورگویی و ارتباط استکباری با دیگر ملت‌هاست، نمی‌توان بدون مقاومت در برابر او از استقلال و عزت دینی و ملی دفاع کرده و از سیطره ظالمانه او رهایی یافت. دشمنان نه روابط بر اساس احترام متقابل را برمی‌تابند و نه به تعهداتشان پایبندی دارند و نه اجازه پیشرفت را به دیگر ملت‌ها می‌دهند. تنها چیزی که در ذهن دشمن است، استیلای برکشورها و ملت‌هاست. مستکبران حتی به دولت‌هایی که در برابر آنان سر تعظیم فرود آورده‌اند با دیده تحقیر نگاه کرده و آن‌ها را گاو شیردهی می‌داند که وقتی شیرش تمام شد، آن را ذبح کرده و از گوشت آن استفاده خواهد نمود! آگاهی بخشی نسبت به مقوله امنیت ملی و وجوب استکبارستیزی (به‌طور مطلق ارتباط آن دو با یکدیگر) با این هدف است که همگان بدانند برای داشتن یک زندگی مستقل و امنیت پایدار، راهی جز مقابله همیشگی با نظام سلطه وجود ندارد و دشمنان، زمانی که قدرت ما را در همه زمینه‌ها ببینند ناگزیرند که استقلال و عزت ملت ایران را به رسمیت بشناسند و در برابر عظمت اسلام و ایران، تسلیم شوند.

پیشینه تحقیق: آثار زیاد و ارزشمندی وجود دارند که هرکدام با رویکرد خاصی منتشر شده‌اند. مثلاً برخی صرفاً استکبارستیزی در قرآن و نهج‌البلاغه را بررسی نموده‌اند، مانند آقایان احمد شجاعی و حسینعلی طهماسبی و برخی نیز با پرداخت به مبانی فقهی مبارزه با ظالمین، به تبیین مفهوم استکبار از طرفی و بیان مصداق آن در این زمان یعنی آمریکای جهان‌خوار، وظیفه مسلمین در برابر مستکبرین را بیان نموده‌اند. لکن با این وجود، اثری یافت نگردید که در آن علاوه بر پرداخت به موضوع استکبارستیزی، ارتباط آن با بحث امنیت ملی نیز به بحث گذاشته باشد. علاوه بر آن، با

عنایت به شبهات متعددی که درباره کیفیت و کمیت مبارزه با مستکبرین وجود دارد، لازم است به این سؤالات پاسخی قانع‌کننده داده شود. لکن اثری جامع که به همه این موارد پرداخته باشد، یافت نگردید که امید است به یاری حق تعالی توفیق یابیم.

روش تحقیق: برای وصول به هدف مذکور، روش این نوشتار، استنباطی و اجتهادی است. به‌طور کلی روش اجتهادی به فعالیت‌هایی گفته می‌شود که در جهت کشف و استخراج واقعی احکام و موضوعات و وظائف شرعی از منابع و مدارک مورد تأیید شارع، صورت می‌گیرد. این مدارک عبارتند از قرآن، روایات و سنت، عقل، اجماع و اصول عملیه. در این مقاله با اتکا به منابع معتبر فقهی و جستجو در آیات و روایات و سیره معصومین (علیهم‌السلام)، سعی گردیده که مطلق بودن مقابله با دشمنان اسلام و کشور به مخاطبین، بیان شده و از تفسیر به رأی مخالفین در منابع مذکور، جلوگیری به‌عمل آید.

۱. مفاهیم و مبانی نظری

۱-۱. استکبارستیزی

معنای لغوی: برای «کبر» - که ریشه استکبار است - در آثار لغوی دو معنا آورده شده است: این که انسان بخواهد به‌طور طبیعی، رشد یافته و آنچه ندارد را به‌تدریج به‌دست آورد که این چنین حالتی، پسندیده و محمود است. دیگر آن که آنچه ندارد را به خودش نسبت داده و خود را به‌گونه‌ای جلوه دهد که دارای آن صفت است. این حالت بسیار ناپسند بوده و در آیات و روایات متعدد، به کفار و معاندین و ابلیس، نسبت داده شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۶۹۸) مانند «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ» (بقره: ۳۴) که کلمه استکبار را در مورد نافرمانی شیطان از دستور خداوند نسبت به سجده بر حضرت آدم به‌کار برده است.

معنای اصطلاحی: استکبار به کسی اطلاق می‌گردد که جویای ضعف دیگران است. بنابراین چنین کسی مستکبر (به صیغه اسم فاعل) نامیده می‌شود که در مقابل مستضعف به صیغه اسم مفعول قرار دارد. (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۷، ص. ۳۱) زمانی که کلمه

استکبار در کنار «ستیزی» قرار می‌گیرد به معنای مبارزه با کسانی است که در صدد استضعاف دیگران هستند.

۱-۲. امنیت ملی^۱

«امنیت ملی» الزاماتی را گویند که بقای حاکمیت را از طریق به‌کارگیری قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی حفظ می‌نماید. برای این اصطلاح تعاریف مختلفی وجود دارد که هر کدام به یک جهت از جهات مورد نیاز در لوازم امنیت ملی اشاره کرده‌اند. مثلاً برخی به‌طور کلی می‌گویند که زمانی در جامعه امنیت حاکم است که هیچ‌گونه تهدیدی نباشد و برای این منظور افزایش قدرت نظامی را پایه امنیت ملی دانسته‌اند. برخی از اندیشمندان، مانند «گالتنگ»، مفهوم «امنیت اطمینان‌بخش» را مطرح کرده‌اند و امنیت را مترادف با ریشه‌کنی خشونت از جوامع انسانی دانسته‌اند. بنابراین، هر نظام سیاسی مهم‌ترین وظیفه خویش را ایجاد و حفظ امنیت ملی دانسته و با هرگونه تهدید که امنیت آن را به خطر اندازد، به مقابله می‌پردازد؛ در واقع، دفع خطرات توسط هر حکومتی، یک امر معقول، الزامی و شایسته است. لکن چنانچه سابقاً بیان گردید در این نوشتار به دنبال مناقشه در تعاریف نیستیم، چرا که تعریف‌کنندگان، با هر تعریفی که ارائه نموده‌اند، منکر آن نیستند که مادامی که یک ملت، به استقلال اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی نرسد، امنیت ملی را هرگز نخواهد دید. از این روست که ادعا می‌کنیم عدم وابستگی کشور در چهار حوزه مذکور، امنیت ملی را به ارمغان می‌آورد؛ البته این مقولات کاملاً به یکدیگر مرتبط و عدم وجود استقلال در هر یک می‌تواند در دیگر موارد اثر منفی بگذارد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که همه این چهار موضوع، دارای اهمیت به‌سزایی هستند، به گونه‌ای که نمی‌توان یکی را بر دیگری برتری داد. نکته دیگر آن‌که استقلال اقتصادی بدون داشتن استقلال نظامی مورد تهدید دشمنان خواهد بود و همچنین قدرت نظامی بدون وجود امنیت در حوزه اقتصاد، پایدار نخواهد بود و

1. National security

دشمنان می‌توانند از طریق فشار اقتصادی، درنهایت - حتی با فرض وجود امکانات پیشرفته نظامی - بر کشور غلبه نمایند. لذا به‌وجود آوردن اقتدار در اقتصاد و توانایی نظامی کشور می‌بایست هم‌دوش یکدیگر باشد.

۱-۳. اطلاق و تقید

اطلاق در لغت به معنای ارسال، شیوع، رهایی و عدم تقید است و مطلق یعنی لفظی که تمامی افراد یک ماهیت خاص را شامل می‌گردد. مانند «العالم» که اگر بدون قید در جمله‌ای (مانند اَکْرَمِ الْعَالَمِ) استفاده شود شامل هر دانشمندی در هر علمی می‌باشد و از این رو در اصطلاح اصولی، چنین لفظی را مطلق می‌دانند (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص. ۵۱۶). بنابراین «اطلاق»، بالذات صفت معناست و بالعرض صفت لفظ نیز است. لکن «مطلق»، بالذات صفت لفظ و بالعرض صفت معناست (جزایری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص. ۳۷۸) همچنین مورد اطلاق، یا حکم شرعی است یا موضوع حکم و یا متعلق موضوع حکم. مثلاً اگر مولا به وسیله حکم «يَحْرُمُ أَكْلَ الْمَيْتَةِ» خوردن مردار را تحریم کند، حکم (یعنی حرمت)، موضوع حکم (یعنی خوردن) و نیز متعلق موضوع حکم (مردار)، هر سه مطلق هستند. از دیگر نکاتی که در این بحث وجود دارد، انواع اطلاق است. به این ترتیب که اطلاق اگر نسبت به افراد معنا لحاظ شود، اطلاق افرادی نام دارد و چنانچه درباره حالات معنا در نظر گرفته شود، اطلاق احوالی گفته می‌شود. درباره مجرای اطلاق، اصولیون مجرای آن را گاهی لفظ و گاهی اراده و غرض مولا می‌دانند که در صورت اول اطلاق لفظی و در صورت دوم اطلاق مقامی نامیده می‌شود. مثلاً زمانی که حکمی (مانند اَکْرَمِ الْعَالَمِ: علما را احترام کن) صادر و در این حال شک در دخالت یا مانعیت قیدی در تحقق غرض مولا، به‌وجود آید، بعد از فحص و اطمینان از نبودن قید، اطلاق مقامی وجود داشته و بر این اساس، حکم شرعی صادر می‌گردد؛ البته مشروط بر آن‌که مولا در مقام بیان همه غرض و مُراد خویش باشد و مانعی نیز در برابر او برای بیان قیود احتمالی، وجود نداشته باشد (مشکینی، ۱۳۷۴، ص. ۲۴۶).

از توضیحات فوق روشن می‌شود، تقید در مقابل اطلاق قرار گرفته و تقابل آن با اطلاق به صورت تقابل ملکه و عدم ملکه است. مقید لفظی را گویند که شیوعی برایش به صورت بالفعل وجود ندارد، گرچه قابلیت شیوع بالقوه برای آن موجود است (مشکینی، ۱۳۷۴، ص. ۲۴۶).

۱-۴. مقتضیات زمان

اقتضاء به معنای واجب نمودن است و زمانی که گفته می‌شود چیزی، اقتضای چیز دیگر را نمود، یعنی آن را حتمی کرد (حمیری، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص. ۵۵۳۵). لذا اصولیون، اقتضاء را به معنای «حتمی بودن ثبوت» دانسته و مثلاً در توضیح مسئله «امر به شیء»، مقتضی نهی از ضد است»، می‌نویسند: «هنگام امر به شیء، حتماً ضد آن مورد نهی است؛ خواه به این صورت که امر با دلالت مطابقی، تضمینی یا التزامی بر آن دلالت کند و خواه به این صورت که عقلاً میان آن دو ملازمه باشد» (مظفر، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۸). لذا وقتی که از مقتضیات زمان در فقه بحث می‌شود، به معنای بررسی تأثیراتی است که زمان در احکام فقهی به جای می‌گذارد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که مقتضیات زمان، قابلیت تغییر هر حکمی را ندارند و احکامی که با تغییر زمان، متغیر می‌شوند، احکامی هستند که جوهر و شکل آن‌ها در اسلام محدود به رعایت مصالح شده و شارع مقدس تشخیص مصلحت در آن‌ها را به حاکم اسلامی واگذار نموده است؛ مانند ارتباطات دیپلماسی بین کشورها که بر دولت اسلامی رعایت مصالح اسلام و مسلمین در این میدان، لازم است. می‌توان گفت آنچه اقتضائات زمانی نمی‌تواند آن را تغییر دهد «رعایت مصالح» است، ولی کیفیت کار، در شرایط مختلف زمانی و مکانی متفاوت می‌باشد. گاهی مصلحت، اقتضای مصالحه با طرف مقابل را دارد و گاهی نیز اقتضای خلاف آن را (تبریزی سبحانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص. ۱۰۳).

۱-۵. نفی سبیل

این اصطلاح که به یکی از قواعد فقهی اطلاق می‌شود از دو واژه «نفی» - به معنای طرد و دور کردن - (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۳۷۶) و سبیل به معنای طریق (راه) است که برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود، چنانچه در قرآن کریم نیز در هر دو به کار برده شده است. مانند «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» (یوسف: ۱۰۸) که برای مؤنث و «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا» (اعراف: ۱۴۶) که برای مذکر به کارگیری شده است. (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص. ۱۷۲۴) هنگامی که نفی و سبیل در کنار یکدیگر می‌آیند به معنای طرد راه و مسیری است که نتیجه مشخصی را به همراه دارد. با توجه به این معنای لغوی است که فقها آیات و روایاتی که مفاد آن «جلوگیری از راه تسلط غیرمسلمان بر مسلمان» است را تحت عنوان نفی سبیل قرار داده‌اند که توضیح آن در ادامه بیان می‌گردد.

۲. یافته‌های پژوهش

۲-۱. بررسی قاعده فقهی «نفی سبیل»

مفاد قاعده «نفی سبیل» عبارت است از «بسته شدن راه هر نوع نفوذ و تسلط کافر بر مسلمان - از لحاظ فردی و اجتماعی، در حوزه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی». (قمی طباطبایی، ۱۴۲۳ق، ص. ۱۴۱) ادله این قاعده بر اساس منابع فقهی عبارتند از:

۱. اجماع محصل و منقول مستفیض بلکه متواتر (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۱۴)؛
۲. حکم عقل، به این ترتیب که شرافت اسلام موجب می‌گردد مسلمان تحت سلطه کافر نباشد مگر این که خود مسلمان سبب سلطه او را ایجاد کند که در این صورت خودش احترام خویش را از بین برده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۱۴)؛
۳. أدله خاصه در برخی از ابواب فقه، مانند بطلان ازدواج مرد کافر با زن مسلمان (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۱۴)؛

۴. حدیث مشهور نبوی «الإسلامُ يعلو ولا يُعلَى عليه» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۳۳۵): اسلام برتر (از همه چیز) است و چیزی بر آن برتری نخواهد یافت» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۱۴)؛
۵. همچنین ادله‌ای که بر حرمت اهانت به شعائر الهی دلالت دارند و بی‌شک مؤمن یکی از شعائر الهی است و تسلط بر او موجب اهانت به اوست؛ مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱۳، صص. ۱۶۵ و ۱۶۶)
۶. آیه ۱۴۱ نساء: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ «خداوند برای کافرین نسبت به مؤمنین، راه تسلطی قرار نداده است»؛ (همان)
۷. در برخی منابع، حرمت ذلت‌پذیری را با توجه به آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸) عنوان نموده‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱ق، ص. ۲۹۴).
- با تتبع در قرآن کریم و روایات، به وضوح درمی‌یابیم که منقولات متعددی بر لزوم مبارزه با ظالمین تأکید دارند که به بیان برخی از آنها می‌پردازیم، به هدف یادآوری این نکته که اسلام تسلط کفار و محاربین بر مسلمانان را جایز ندانسته و برای زندگی عزتمندانه و مستقل، به مبارزه با سطله‌طلبان دستور می‌دهد.
- الف: آیات**
- * «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ»: «سست نشوید و (کافران را) به سازش مخوانید در حالی که شما برترید و خدا با شماست»؛ (محمد: ۳۵). این آیه از سازش با دشمن و تسلیم در برابر او نهی نموده و با توجه به قاعده اصولی دلالت نهی بر حرمت (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص. ۱۴۹)، آیه می‌تواند دال بر حرمت تکلیفی و وضعی تسلیم در برابر دشمن باشد. علاوه بر آن، لازمه نهی شارع از سستی در برابر دشمن، حرمت هرگونه فعلی است که تسلط کافر بر مسلمان را در پی داشته باشد.
- * در آیات متعددی با تعبیر مختلف، چگونگی رابطه با کفار بیان شده است. در بعضی از آنها نسبت به دوستی و ارتباط با محاربین، منع شده، مانند: (نساء: ۱۴۴) و

نیز (ممتحنه: ۱) که در آن از دوستی با دشمن خدا و مسلمانان و یا (مائده: ۵۱) که در آن از دوستی با یهود و نصاری و (ممتحنه: ۱۳) که از دوستی با قومی که مغضوب خداوند هستند و در (مائده: ۵۷)، از دوستی با کسانی که دین اسلام را به سُخره می‌گیرند منع شده است؛ همچنین در (آل عمران: ۱۱۸) از اعتماد به غیر مؤمنین در بازگویی اسرار برحذر داشته شده، چرا که آنان از زدن هر آسیبی به مسلمانان که توان آن را داشته باشند، دریغ نمی‌کنند.

مدعا این است که وقتی خداوند نسبت به دوستی با کفار و یا دشمن خدا و مسلمین و یا مغضوبین خداوند و اعتماد به اهل کتاب راضی نیست، قاعدتاً به نقطه مقابل یعنی مبارزه با آنان خشنود می‌گردد. علاوه بر آن که قرآن کریم به کشتن کافر حربی (نساء: ۸۹) و یا جهاد و سخت‌گیری بر آنان دستور داده (توبه: ۷۳؛ تحریم: ۹) و این آیات تصریح دارد که مبارزه با مستکبرین واجب و ضروری است.

* در آیه نخست سوره مبارکه ممتحنه پس از آن که خداوند، مؤمنین را از دوستی با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنین، نهی می‌کند، به بیان علت این نهی پرداخته و می‌فرماید: «هرگاه بر شما تسلط یابند باز همان دشمن دیرینه هستند و هرچه بتوانند به دست و زبان بر عداوت با شما ادامه می‌دهند و چقدر دوست می‌دارند که شما کافر شوید!».

* قرآن کریم در موارد متعدد به دشمنی سرسختانه با دشمنان خدا نیز دستور داده است؛ به عنوان نمونه در آیه ۲۹ از سوره مبارکه فتح، می‌فرماید: «محمد رسول الله والذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم»؛ یعنی «همراهان واقعی پیامبر اسلام، کسانی هستند که دارای دو صفت هستند: یکی آن‌که با کفار، شدیداً دشمن‌اند و دیگر آن‌که نسبت به مؤمنین، مهربان و نرم‌خو هستند». شدت عمل در مواجهه با کفار (محارب)، - که بیان دیگری از ضرورت مبارزه با آنان است - از صفات جدایی‌ناپذیر کسانی است که مدعی همراهی با پیامبر اسلام هستند.

* خداوند در آیه آخر از سوره مبارکه مجادله، نشانه «ایمان» به خدا و روز رستاخیز را، عدم دوستی با دشمنان خدا و رسول، عنوان نموده و می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. . .» (المجادلة: ۲۲): «هیچ قومی را نمی‌یابی که ادعای ایمان به خدا و روز قیامت را داشته باشند، درحالی‌که محاربین با خدا و رسولش را دوست بدارند، اگرچه این محاربین پدرانشان، پسرانشان، برادرانشان یا خویشانشان باشند. آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را در قلوبشان مکتوب نموده است.» بر این اساس، کسانی که در پی دوستی و مراوده با دشمن اسلام و مسلمین هستند در حقیقت، به خداوندگاری خدا و رسالت رسولش، ایمان ندارند. چرا که در این آیه شریفه، ایمان به خدا و روز رستاخیز و دوستی با محاربین، غیر قابل جمع، معرفی شده و این غیر قابل جمع بودن، حتی در صورتی است که پدر، فرزند، برادر و اقوام، محاربین را تشکیل بدهند. مؤمن واقعی، هیچ کسی را بر خدا، مقدم نخواهد داشت.

اشکال و پاسخ: ممکن است کسی بگوید لازمه دوستی نکردن با دشمن، مبارزه با او نیست، لذا نمی‌توان از این آیات وجوب مبارزه را هم استفاده کرد. پاسخ این است که اگرچه تلازمی از لحاظ مفهومی بین دوستی نکردن و مقابله وجود ندارد، لکن در آیات و روایات مختلف، به مبارزه با آنان دستور داده شده است. مانند «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (بقره: ۱۹۰) و یا می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه: ۲۹).

ب: روایات

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه معروف شقشقیه، پس از آن‌که بی‌رغبتی خویش نسبت به خلافت بر مردم را بیان نمودند، پذیرش این مسئولیت را عمل به پیمان خداوند دانسته و می‌فرماید: «آنچه مرا وادار به پذیرش (حکومت) کرد پیمانی است که خداوند از علمای هر امتی گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان،

سکوت نکنند و به یاری مظلومین قیام کنند و با ستمکاران به مبارزه پردازند.» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص. ۱۵) این روایت به وضوح بیانگر وجوب ایستادگی در برابر ظلم و حمایت از مظلومین است. همچنین ایشان در واپسین ساعات عمر شریفشان خطاب به امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) فرمودند: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً: دشمن ستمگر باشید و یاور مظلوم.» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص. ۳۶۲) فقها فعل امر را دال بر وجوب دانسته‌اند و ایشان در این بیان نورانی به فرزندانشان، موضوع دشمنی با مستکبرین و حمایت از مظلومین را گوشزد نموده‌اند.

در روایتی دیگر امام علی (علیه‌السلام)، به دست آمدن حق را جز با تلاش و کوشش و صبر ندانسته و می‌فرماید: «لا یمنع الضیم الذلیل و لا یدرک الحق إلا بالجدّ و الصبر: افراد ضعیف هرگز نمی‌توانند ستم را از خود دور کنند و حق جز با تلاش و کوشش و صبر به دست نمی‌آید.» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص. ۱۸۰) منطوق این حدیث، بیانگر آن است که رهایی از ظلم و ستم طواغیت، بدون تلاش و ایستادگی و مقاومت - که عبارت دیگری از مبارزه با مستکبرین است - امکان‌پذیر نیست. بنابراین عمل به مفاد حدیث، در گرو مبارزه با ظالمین است.

نتیجه آن‌که بر اساس این روایات و غیر آن، - که بیان همه آن‌ها امکان‌پذیر نیست - مبارزه با ظالم واجب شرعی است و مظلومین، حق سکوت در برابر ظلم را ندارند و امید به ازیان رفتن ظلم، بدون صبر و استقامت در این مسیر، موجب نجات از ظلم نخواهد بود.

نکته: در چگونگی استدلال به این قاعده بر اثبات مدعا باید توجه داشت که استفاده اغلب فقها از قاعده مورد بحث، قبل از حضرت امام خمینی (ره) در روابط فردی مسلمین با کفار بوده، ولی ایشان با نگاهی وسیع و جامع به موضوع نگرینسته و علاوه بر مسائل فردی، در روابط سیاسی و بین‌المللی هم با استناد به این قاعده فتوا داده‌اند. همچنین آنچه حائز اهمیت است این‌که قبل از حضرت امام، غالب فقها وقتی

قاعده مذکور را مطرح نموده‌اند، صرفاً عدم مشروعیت و بطلان روابط سلطه‌آمیز کفار نسبت به مسلمین را متذکر شده‌اند، نه وجوب رفع آن را. لکن بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی، با استفاده از قاعده مزبور، رفع سلطه را نیز تکلیفی بر مسلمانان دانسته‌اند. مثلاً ایشان در برداشت از آیه نفی سیل می‌نویسند: «منظور جلب توجه مسلمین است تا به هر وسیله ممکن، از سلطه کفار خارج شوند.» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص. ۷۲۵) همچنین آن رهبر عالی‌قدر در بیان حدیث مشهور نبوی می‌فرماید: «واجب است اسلام از سایر ادیان برتر باشد و برتری غیر اسلام بر اسلام، حرام است.» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص. ۷۲۷) امام خمینی (رضی الله عنه) درباره مخالفت قرآن با سلطه بیگانه می‌فرماید: «قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیر مسلم بر مسلم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود. یک تسلطی، یک راهی، حتی یک راه نباید پیدا بکند، لکن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص. ۳۱۷) ایشان بر اساس همین مبنای فقهی از قاعده، قطع وابستگی همه‌جانبه به بیگانگان را واجب شرعی اعلان کردند. (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص. ۱۵۶) بنابراین می‌توان این‌گونه فهمید که امام خمینی (رضی الله عنه) مبارزه با ظالمین و مستکبرین را از منظر فقهی می‌نگریستند و این تکلیف را از مسیر قاعده فقهی نفی سیل و أدله آن استفاده نموده‌اند.

نظریه مختار: با عنایت به مطالب مذکور و در تأیید نگاه امام عظیم‌الشأن انقلاب، از قاعده نفی سیل، تأکید می‌گردد که اساساً عمل به مفاد قاعده، بدون مبارزه با مستکبرین امکان‌پذیر نیست. توضیح مطلب آن‌که استفاده تکلیف مذکور از این قاعده، به چند صورت قابل تبیین است. یکی این‌که بگوییم مبارزه با ظالمین، مقدمه عمل به مفاد این قاعده است و اصولیون معتقداند که بین وجوب شیء و وجوب مقدمه آن تلازم وجود دارد. بنابراین انجام مقدمه واجب نیز عقلاً واجب است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص. ۸۹). دیگر آن‌که این امر را نه از باب مقدمه، بلکه از باب دلالت التزامی بدانیم و بگوییم لازمه عمل به قاعده، مبارزه با مستکبرین است. سومین نوع بیان - که یکی از اساتید

معظم و مدرس خارج حوزه علمیه قم، آن را برای اینجانب بیان نمودند - این است که برخی از ادله قاعده نفی سبیل در ظاهر بیانگر آن هستند که خداوند متعال اجباراً راه تسلط کفار و ظالمین را بر مسلمین بسته است. چون خداوند از هیچ مسیری به سلطه کفار بر مسلمین راضی نیست و یا ظاهر روایت مشهور نبوی «الإسلامُ یَعْلُو ولا یُعْلَى علیه» نیز به همین منوال است. این در حالی است که ما آشکارا می بینیم که مستکبرین در طول تاریخ و امروز، بر ضعفای مسلمین تسلط دارند و آنان را به استثمار کشانیده‌اند. بنابراین این ادله بیانگر آن است که خداوند تکویناً راضی به تسلط کفار بر مسلمین از هیچ طریقی نیست. اما در وادی تشریح، اختیار دست خود انسان‌هاست و جامعه مسلمین می‌بایست برای عمل به مفاد قاعده مورد بحث، قیام نموده و در برابر ظالمین مبارزه نمایند.

نتیجه آن‌که اگرچه برخی از ادله نفی سبیل، در ظاهر و به‌خودی‌خود دلالت بر وجوب مبارزه ندارند ولی بدون مبارزه با ظالمین، امکان عملیاتی شدن آن‌ها وجود ندارد. البته برخی از دلایل فوق مثل آیه «ولاتهنوا» به صراحت، امر به عدم تسلیم در برابر مستکبرین را نموده است.

۲-۲. سیره عملی معصومین (علیهم‌السلام)

چنانچه در مقدمه نوشتار ذکر گردید کسانی در صدد برآمده‌اند تا برخی از موارد در سیره معصومین (علیهم‌السلام) را بر جواز سازش و تسلیم در برابر دشمن، حمل نمایند و بر این اساس می‌توان گفت که این دسته از افراد، به اطلاق وجوب استکبارستیزی قائل نیستند. در مقابل این تفکر، بزرگانی مانند آیت‌الله شهید مطهری است که موارد مذکور را صرفاً تغییر در شیوه مبارزه دانسته، بدون آن‌که وجوب همیشگی مبارزه با ظالمین، تعطیل شود. این موارد که بر اساس گفتارها و سخنرانی‌های عدّه مذکور در طی زمان مطرح گردیده، عبارتند از «صلح حدیبیه»، «بیعت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با خلیفه اول»، «صلح امام مجتبی (علیه‌السلام)» و نیز «پذیرش ولایتعهدی مأمون عباسی توسط امام رضا (علیه‌السلام)». این‌که

این گونه موارد، مقیدِ اطلاعات باشند یا نباشند نیاز به بررسی جداگانه دارند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

اول: صلح حدیبیه

بر اساس منابع تاریخی (تبریزی سبحانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص. ۱۹۰) پیامبر اسلام در موارد زیر با کفار مکه به توافق رسیدند:

۱) عبارت «بسم ا. . . الرحمن الرحیم» در آغاز قرارداد بنا بر درخواست سهیل بن عمر نماینده قریش، به «بسمک اللهم» تغییر یافت؛ چرا که می‌گفت ما خدای رحمان و رحیم نمی‌شناسیم.

۲) کلمه «محمد رسول الله» به درخواست نماینده کفار به «محمد بن عبدالله» تغییر یافت؛ به این ترتیب که وی خطاب به پیامبر گفت: ما تو را رسول خدا نمی‌دانیم. حضرت در میان اعتراض شدید برخی اصحاب فرمودند: «همانا من رسول خدا هستم، گرچه شما تکذیب می‌کنید.»

۳) بر اساس صلح حدیبیه لازم شد که اگر کسی از قریش بدون اذن سرپرست خود، نزد مسلمین برود حضرت می‌بایست او را به مکه بازگرداند، ولی در مقابل هر کسی از نزد پیامبر برود کفار موظف به استرداد وی نشدند.

۴) همچنین قرار شد پیامبر و مسلمین پس از عقد قرارداد صلح، به مدینه باز گردند و سال بعد برای انجام اعمال عمره به مدت سه روز به مکه بیایند.

در مقابل این تعهدات، یک همزیستی مسالمت‌آمیز با کفار امضا گردید به طوری که خیال حضرت از ناحیه جنوب مدینه آسوده شد و با استفاده از این فرصت توانستند دعوت اسلام را جهانی کنند و با توجه به نقض پیمان توسط قریش، نهایت امر به فتح مکه ختم گردید.

بررسی:

قبل از بررسی مفاد این معاهده، ذکر نکته‌ای در برابر کسانی که پیامبر عظیم‌الشأن را

به سازش با دشمن متهم می‌کنند لازم است و آن این‌که لازمه مدعای آنان، عمل نکردن پیامبر اسلام به مفاد آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» است و این مطلب با عصمت ایشان از گناه منافات دارد. چگونه می‌توان تصور نمود که آن حضرت، طوری عمل کند که موجب تسلط کفار بر مسلمین شده باشد؟!

علاوه بر آن با دقت در تعهدات آن حضرت به طرف مقابل، معلوم می‌گردد که هیچ‌گونه تسلطی بر مسلمین پذیرفته نشد. چرا که تعهدات مورد بحث، از نوع منافع ملی یا دینی نبودند و امتیاز اقتصادی یا صنعتی یا نظامی به دشمن واگذار نگردید. مثلاً اگر به مواردی نظیر «پرداخت شدن خراج سالیانه به قریش» یا «ممنوعیت تولید تسلیحات نظامی» و یا «کنار گذاشته شدن تبلیغ اسلام»، تعهد داده می‌شد، بدون تردید راه سلطه دشمن فراهم می‌آمد. ولی مفاد صلح‌نامه، به‌گونه‌ای بود که صرفاً حساسیت اعتقادی مشرکین را از بین برد. مانند حذف کلمات «رحمن و رحیم» و «رسول الله» یا به‌جا نیاموردن حج در آن سال و بازگشت به مدینه که هیچ‌یک راه تسلطی برای کفار فراهم نیامورد. همچنین توافق بر وجوب استرداد کسی که از مکه به مدینه برود و در مقابل عدم وجوب استرداد شخصی که از مدینه به مکه برود، به همین منوال است. نتیجه آن‌که این قرارداد، تسلیم در برابر دشمن نبود تا نتیجه‌گیری شود که مقتضیات زمان، می‌تواند «اطلاق وجوب مقاومت در برابر ظالمین و حرمت ذلت‌پذیری» را نقض کند.

دوم: وقایع زمان امیرالمؤمنین و حضرت رضا (علیه‌السلام).

آیا بیعت حضرت علی (علیه‌السلام) با خلیفه اول و یا پذیرش ولایتعهدی مأمون عباسی، توسط حضرت رضا (علیه‌السلام) می‌تواند سازش با دشمن و در نتیجه قیودی بر اطلاقات محسوب شوند؟

پاسخ کلی آن است که این موارد - و نیز صلح امام حسن (علیه‌السلام) که جداگانه بررسی می‌گردد - در حالت اجبار بوده نه اختیار؛ چرا که آن بزرگواران توسط دشمنان به قتل تهدید شدند، درحالی‌که حمایت مردمی نیز از ایشان وجود نداشت و با توجه به آن‌که

«کشته شدن در آن مقطع زمانی، اثری در هدایت و بیداری مردم نداشت» در ظاهر به خواسته دشمن عمل نمودند. این که می‌گوییم در ظاهر، به این دلیل است که حتی خواسته آنان را به شیوه‌ای پذیرفتند که در اصطلاح، ژست مخالفت علنی با ظالم، از بین نرود. امیرالمؤمنین پس از سه بار اتمام حجت و یادآوری حقانیت خویش و مقاومت شدید در برابر غاصبین، فرمودند اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ عمر بن خطاب پاسخ داد گردنت را می‌زنیم! پس از آن حضرت دستشان را با مشت بسته به سمت خلیفه اول گرفتند و خلیفه دستش را بر دست مبارک امام زد و به همین قدر قانع شد (هلالی امری، ۱۳۷۵، ص. ۲۳۶). بنابراین حضرت لحظه‌ای از مخالفت با خصم و از بیان حق، چشم‌پوشی نکردند. نشانه این مُدعا آن است که حضرت با وجود بیعتِ صوری و ظاهری، بارها در مواقع گوناگون، حقانیت خویش را گوشزد نموده و غاصب بودن خلیفه اول را به ابوبکر و نیز مردم یادآوری می‌کردند که در ادامه همین مقاله به ذکر برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت.

در مورد امام رضا (علیه السلام) نیز مسئله همین‌گونه است. آن حضرت پس از مقاومت در برابر خواسته دشمن، به شرطی ولایتعهدی را پذیرفتند که در امور حکومتی دخالتی ننموده و کسی را عزل یا نصب نکنند. علاوه بر آن، ایشان پس از پذیرش صوری ولایتعهدی، در جلسه عمومی خلیفه را در انظار عباسیان تحقیر نمود و در سخنرانی خویش، حتی نام مأمون را بر زبان نیاورد و یا از او تشکری نکرد. بنابراین ایشان نیز حتی در شرایطی که مجبور به پذیرش خواسته دشمن بودند، ژست مخالفت با خلیفه ظالم را تغییر ندادند. آیت‌الله شهید مطهری در این رابطه می‌نویسد: «از مسلمات تاریخ است، هم سنی‌ها نقل کرده‌اند و هم شیعه‌ها، هم أبو الفرج نقل می‌کند و هم در کتاب‌های ما نقل شده است، (یعنی) طرز رفتار حضرت بعد از مسئله ولایتعهدی. خصوصاً خطابه‌ای که حضرت در مجلس مأمون در همان جلسه ولایتعهدی می‌خواند عجیب و جالب است. به نظر من حضرت با همین خطبه یک سطر و نیمی - که همه

آن را نقل کرده‌اند - وضع خودش را روشن کرد. خطبه‌ای می‌خواند (که) در آن خطبه نه اسمی از مأمون می‌برد و نه کوچک‌ترین تشکری از او می‌کند. قاعده‌اش این است که اسمی از او ببرد و لا اقل یک تشکری بکند» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۸، ص. ۱۲۷).

سؤال: اگر حضرت بیعت صوری نمی‌کردند و امام رضا ولایتعهدی را نمی‌پذیرفتند، در نهایت به شهادت - که افتخار اولیای الهی است - نائل می‌آمدند. چرا این مسیر را نپیمودند؟!

پاسخ: امامان معصوم، هادی مردم بوده و حفظ جان ایشان - چنانچه فقهای اسلام تأکید نموده‌اند - از اوجب واجبات و بلکه بر همه نفوس، مقدم است (قمی طباطبایی، ۱۳۱۴ق، ج ۱؛ ص. ۴۱۳). بنابراین بذل جان معصوم در شرایط خاصی صورت می‌گیرد و آن در شرایطی است که هدایت و بیداری مردم، وابسته به پرداخت چنین هزینه‌ی گزافی گردد. در غیر این صورت جان‌فشانی معصوم، جایز نبوده و اگر خونشان ریخته شود، از منظر فقهی شهید نیز محسوب نمی‌شوند (آل یاسین شیخ راضی، ترجمه امام خامنه‌ای، ۱۳۹۷، ص. ۲۴۴). این در حالی است که خلفای زمان امیرالمؤمنین و نیز امام رضا و نیز امام حسن (علیه‌السلام) - چنانچه بررسی خواهد شد - ظاهر اسلامی خویش را میان مردم حفظ می‌کردند و در اصطلاح ظاهر الصلاح بودند. بنابراین کشته شدن در مواجهه با چنین خلفایی موجب انحراف اذهان عمومی نسبت به خاندان پیامبر می‌شد و دشمنان می‌توانستند حجت‌های الهی را در چشم مردم، به قدرت‌طلبی متهم نمایند. پس می‌توان گفت شرکت در جنگی که منجر به کشته شدن می‌شود (بدون اثر هدایتی) مشمول نهی «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: خودتان را با دستان خویش، به هلاکت نیندازید» (بقره: ۱۹۵) خواهد بود.

این در حالی است که در زمان امام حسین (علیه‌السلام)، خلیفه مسلمین به صورت علنی محرمات الهی را مرتکب می‌شد، علاوه بر آن که عدّه و عدّه امام در مقایسه با دشمن بسیار ناچیز بود و خود ایشان از عاقبت و سرانجام جنگ، خبر می‌دادند. دشمن در

چنین شرایطی، چگونه می‌توانست بیعت نکردن سیدالشهدا (علیه السلام) و ایستادگی حضرت در برابر خلیفه فاسق را به قدرت طلبی تفسیر کند؟! نتیجه این‌که چنانچه روشن گردید مقابله امامان مذکور (علیهم السلام)، در برابر دشمنان خویش همیشگی بوده است، هر چند روش آنان بر اساس مقتضیات زمانی متفاوت بود. بنابراین اطلاق أدله و جوب ایستادگی در برابر ظالم، تقییدی نمی‌خورد.

سوم: قرارداد امام حسن (علیه السلام) با معاویه

ممکن است در نظر برخی افراد، واگذاری حکومت به معاویه توسط امام حسن، نوعی سازش با خصم تفسیر گردد و نتیجه‌گیری شود که ترک مخاصمه با ظالمین، در سیره معصومین وجود دارد و صلح با دشمن، شرعاً جایز است. آیا این مُدعا صحیح است؟ پاسخ آن است که واگذاری حاکمیت به معاویه در شرایطی بود که امام با عدم حمایت مردمی، مواجه بودند و این امر باعث واگذاری اجباری حکومت به معاویه شد. اگر چنین وضعیتی برای حاکم اسلامی در هر زمانی به‌وجود آید و هدایت و بیداری مردم نیز با «فدا کردن جان»، میسر نباشد، چاره‌ای غیر از آنچه حضرت انجام دادند وجود ندارد. از این‌رو رهبران ما تأکید دارند که امت اسلامی نباید اجازه دهند شرایطی که در زمان امام حسن (علیه السلام) به‌وجود آمد دوباره تکرار شود و إلا جریان حق شکست خواهد خورد. (امام خامنه‌ای حفظه‌الله، بیانات، ۱۳۶۸/۳/۱۹) بنابراین از رفتار حضرت می‌توان درک نمود که حفظ حکومت بر خلیفه مسلمین، همیشه واجب نیست. بلکه می‌بایست در صورت عدم وجود شرایط مساعد، خلافت را ادامه ندهد و چنین امری، سازش و تسلیمی که در فرهنگ اسلامی، مذموم شمرده شده، محسوب نمی‌شود. سازش مذموم، در حالتی است که رهبران اسلامی، از عده و عده به اندازه مورد نیاز برخوردار باشند. آیت‌الله شهید مطهری می‌نویسد: «امام حسن هرگز تا معاویه از تز همزیستی مسالمت‌آمیز پیروی نکرد، سازش نکرد همچنان‌که تسلیم هم نشد. امام حسن از خلافت کناره‌گیری کرد، طبق یک قرارداد که در چند ماده تنظیم شده بود. امام حسن

متصدی خلافت بود. خلافت پُست است و قبول مسئولیت جان و مال و ناموس و ایمان و فرهنگ جامعه. یک مقام کاندیدا برای خلافت - و حتی منصوص - می‌تواند در شرایط نامساعد از قبول این پست امتناع ورزد، آنچنان‌که امام علی بعد از پیغمبر برای خلافت قیام نکرد و خود را به کشتن نداد و بعد از قتل عثمان صریحاً فرمود: «مرا رها کنید و به غیر من رجوع کنید.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۹، ص. ۳۲۲) بنابراین حضرت به هیچ وجه تن به ذلت ندادند و نشانه صحت این مُدعا، امتیازات قابل توجهی است که معاویه به امام واگذار و آن را امضا نمود و بی‌تردید بدون این تعهدات از طرف دشمن، قراردادی هم امضا نمی‌شد. بنابراین رفتار امام نه تنها، تسلیم شدن به حساب نمی‌آید، بلکه مبارزه با قوت ادامه پیدا کرد و فقط شکل آن، متأثر از مقتضیات زمانی گردید. از همین روست که امام پس از واگذاری حکومت، به روشنگری و مخالفت صریح با طاغوت زمانش ادامه دادند.

۲-۳. سیره اولیاء در شرائط ضعف

أئمة أظهار (علیهم‌السلام) در مبارزه با دشمن محارب، حتی زمانی که از لحاظ مؤلفه‌های قدرت مانند نیروی انسانی و تجهیزات نظامی در شرایط ضعف قرار داشتند، از مخالفت علنی با محاربین نیز دست بر نمی‌داشتند. از باب نمونه به ذکر برخی از مقابله‌های معصومین (علیهم‌السلام) با دشمنان اشاره می‌شود تا تأکیدی باشد بر آن‌که «مقتضیات زمان فقط در شکل مبارزه تأثیر می‌گذارند و تکلیف استکبارستیزی مطلقاً به قوت خویش باقی است.»

۱) سیره حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (علیهم‌السلام)

در جریان غصب خلافت و ماجرای فدک و پس از آن، این دو بزرگوار از حمایت مردمی برخوردار نبودند، لکن با این وجود به صورت سخنرانی و روشنگری، با دشمن مقابله کردند. از حضرت فاطمه (علیها‌السلام) در منابع معتبر، پس از غصب خلافت و نیز فدک، سه خطبه مضبوط و ثبت شده است که در همه آن‌ها، آن حضرت با سخنرانی‌ها و استدلال‌های محکم بین مردم از حقانیت امیرالمؤمنین و خاندان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دفاع

نمودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در بین مردم و نیز در حضور خلیفه اول و یاران او مانند عمر بن خطاب، حقانیت خویش و همسر گرامی‌شان در خلافت و نیز در موضوع غصب فدک را به صراحت اعلام کرده و با دشمن مقابله و از بیعت با خلیفه اول سرباز زدند و در این مسیر دخت گرامی رسول خدا، ضرب و جرح شدیدی از جانب دشمنان منافق و خبیث، متحمل شدند که در نهایت موجب شهادت ایشان گردید. این موارد در منابع متعددی از شیعه و سنی ذکر گردیده‌اند. از جمله مرحوم شیخ صدوق در خصال خویش می‌نویسد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به ابوبکر فرمودند: «تو را به خدا قسم می‌دهم. آیا ولایتی که با ولایت رسول خدا در آیه انفاق انگشتر (مائه: ۵۵) بیان گردیده، درباره تو است یا من؟ ابوبکر صریحاً اعتراف نمود و گفت: بلکه درباره تو!» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص. ۵۵۳) در روایتی دیگر که در منابع اهل سنت آمده (قندوزی، ۱۳۷۵، باب ۸۳، ص. ۱۱۴)، حضرت در شورای شش‌نفره که برای تعیین خلیفه سوم، انتخاب شده بودند آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده را یادآوری کرده و خطاب به اعضای شورا فرمودند: «شما را به خدا قسم می‌دهم آیا در بین شما کسی (غیر از من) وجود دارد که در حال رکوع، اقدام به انفاق نموده باشد؟ همگی گفتند: خیر». در این روایت، حضرت برای یادآوری آیه مذکور، از کنایه استفاده نمودند و این مطلب نشانگر آن است که آیه و مصداق آن یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، آن‌قدر بین اصحاب و مردم، معروف و مشهور بود که ایشان به بیان کنایه‌ای بسنده نمودند. در احادیثی که مرحوم طبرسی در احتجاج خویش آورده (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، صص. ۳۵ - ۴۴) امام علی (علیه السلام) در حضور خلیفه سوم، اعترافات زیادی را از مهاجرین و انصار در مورد فضائل و برتری خویش نسبت به دیگران، می‌گیرد که بیان همه آن در این مختصر میسر نیست. در یکی از این روایات حضرت، خطاب به حاضرین فرمودند: «شما را به خدا قسم می‌دهم. آیا می‌دانید زمانی که آیه مائده نازل گردید مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیه درباره عده خاصی از مؤمنین است یا درباره همگان؟ در این هنگام خداوند

متعال به پیامبرش امر فرمود که حاکمین بر مردم را به آنان معرفی کند و مسئله ولایت را همچنان که نماز و زکات و روزه و حج را برایشان تفسیر کرده، توضیح دهد. پس از آن رسول خدا مرا در روز غدیر به عنوان حاکم نصب نمودند. بعد از بیان امیرالمؤمنین، جمع حاضر سخنان امام را تصدیق نمودند» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۴۷).

هدف از بیان این وقایع آن است که مبارزه با ظالمین و بیان نمودن حقیقت، هیچ‌گاه در سیره امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) ترک نشد و حضرت با توجه به شرایط اجتماعی که وجود داشت، علیه غاصبین اقدام مسلحانه انجام ندادند ولی هیچ‌گاه از بیان حق استنکاف ننمودند.

۲) سیره امام حسن (علیه‌السلام)

امام (علیه‌السلام) «پس از واگذاری حکومت» به روشنگری پرداختند. حضرت بعد از ورود معاویه به کوفه، انگیزه صلح خود را در حضور همگان بیان کرده و امتیازات خاندان امیرالمؤمنین را نسبت به بنی‌امیه برای مردم یادآوری نمودند و در حضور خلیفه غاصب، روش او در اداره جامعه را صراحتاً زیر سؤال بردند! همچنین زمانی که به معاویه خبر رسید که خوارج در کوفه به رهبری حوثره اسدی، سپاهی را برای جنگ با وی فراهم نموده‌اند، برای این که به افکار عمومی وانمود کند که حسن بن علی پیرو او شده، پیامی به حضرت فرستاد که شورش حوثره را سرکوب کند و سپس به سفر خود ادامه دهد. حضرت در پاسخ خلیفه ظالم فرمودند: «من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم و این موجب نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد پیش از هر کسی، باید با تو بجنگم! چرا که مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازم‌تر است!!» (پیشوایی، ۱۳۷۵، ص. ۹۵)

۳) سیره امام محمد باقر (علیه‌السلام)

آن حضرت پس از ورود به دربار هشام بن عبدالملک، با وجود جو سنگینی که در آنجا به وجود آورده بودند بدون آن که به خلیفه اعتنایی کنند پس از شنیدن توبیخ‌ها و

اهانت‌ها، با شجاعت ایستادند و فرمودند: «ای مردم! به کجا می‌روید؟! و به چه سمتی شما را می‌برند؟! خداوند به وسیله ما اولین شما را هدایت کرد و به وسیله ما امور آخرین شما را به سرانجام می‌رساند. حاکمیتی موقت برایتان فراهم شده، (ولی) حاکمیت ما مدت‌دار است به طوری که بعد از تسلط ما دیگر تسلط و حاکمیتی وجود نخواهد داشت! چرا که عاقبتی که در آیه «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» وعده داده شده برای ماست.» هشام به شدت غضبناک شد و دستور داد که حضرت را زندانی کنند. لکن امام در زندان هم از دعوت مردم به سوی حق دست برنداشتند، به طوری که همه زندانیان به سوی امام گرویدند. وقتی وضعیت زندان، به گوش خلیفه رسید، برای جلوگیری از انتشار آن جلسه مذکور و زندانی شدن حضرت، به ناچار دستور به آزادی آن بزرگوار صادر نمود و حضرت را به مدینه بازگردانده شدند. البته امر کرد که نگذارند امام و اصحاب ایشان در مسیر بازگشت، به غذا و آب دسترسی پیدا کنند و تا سه روز به همین منوال مسیر را طی کردند و لذا اصحاب از گرسنگی و تشنگی شاکی شدند. آن حضرت در این شرایط فرمودند: «ای اهالی شهری که (مدین) مظلوم واقع شده و بر آنان ظلم کرده‌اند! منم جانشین خدا! آن‌که خداوند درباره او فرموده: «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»... فرمایشات حضرت در مردم اثر کرد باعث باز شدن درب بازار بر روی امام و یارانشان گشت و به اصطلاح تحریم اقتصادی شکسته شد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص. ۴۷۱).

این واقعه نیز بیانگر آن است که تکلیف «مقابله با دشمن و حرمت تسلیم»، مطلق است. امام باقر (علیه السلام) اگر نمی‌توانستند دشمن را حذف فیزیکی کنند اما با بیان صریح، حق را بر زبان جاری کردند و این‌گونه نبود که حضرت برای حفظ جانشان، از روشنگری صرف‌نظر کنند. بنابراین می‌توان گفت تکلیف حفظ جان، مطلق نبوده و هنگام تزامم با تکالیف دیگر، حاکم بر هر وظیفه شرعی نیست.

سؤال و پاسخ: با توجه به این‌که همه معصومین (علیهم السلام) توسط دشمنانشان تحت ظلم و ستم قرار می‌گرفتند، آیا امنیت ملی اقتضا نمی‌کرد که تسلیم شوند؟ پاسخ این

است که سیره امامان معصوم (علیهم‌السلام)، همیشه مقابله با ظالمین بوده و یک مورد هم نداریم که آن بزرگواران در مقابل دشمن، سر خم کرده باشند و این سیره با عنایت به عصمت ایشان بهترین گواه است بر آن که مبارزه با ستمگران، - اگرچه در نگاه اول هزینه دارد - اما امنیت واقعی در گرو همین مسیر است و تسلیم شدن در برابر دشمن - اگرچه ممکن است، امنیتی ولو ظاهری را به ارمغان آورد - لکن این امنیت با فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام)، ناسازگار می‌باشد.

۲-۴. سیره بزرگان معاصر

الف: امام خمینی (ره)

تأکید امام خمینی (ره) بر مبارزه با استکبار جهانی و تسلیم نشدن در برابر آنان، به علت وجود تکلیف فقهی در این رابطه است و هیچ‌گاه ملاک عمل آن بزرگوار، سلیقه شخصی نبوده است. آن رهبر عالی‌قدر، زندگی معصومین را پُر از جنگ و دفاع و شهادت دانسته و ریشه تفکر مقابل این جریان را «راحت‌طلبی» معرفی می‌نماید. ایشان در این خصوص می‌فرمایند:

«کسی که تاریخ انبیا را دیده باشد و تاریخ اسلام را دیده باشد و تاریخ زندگی حضرت رسول (ص) را و ائمه اطهار و اصحاب رسول الله را دیده باشد، می‌بیند که این‌ها از اولی که وارد شدند در میدان و به حد بلوغ رسیدند و رسول اکرم از اولی که این رسالت به او محول شد تا آن وقتی که در بستر مرگ خوابیده بود یا شهادت، بین این بستر و آن بعثت، تمام فعالیت بوده است، جنگ بوده، دفاع بوده... اگر وضع تفکر سیدالشهدا (علیه‌السلام) مثل بعض مقدسین زمان خودش بود، آن‌ها طرحشان این بود که بماند همان در جوار حضرت رسول (ص) و عبادت کند. اگر وضع تفکر مولا هم این‌طور بود، کربلایی پیش نمی‌آمد! یک راحت‌طلبی بود و کناره‌گیری از جامعه و دعا و ذکر بود، لکن وضع تفکر جور دیگری بود. چنانچه ائمه ما (علیهم‌السلام) سازش می‌کردند با اهل ظلم و ستم، احتراماتشان بسیار زیاد بود، خلفا حاضر بودند که آن‌ها را هر جور

می‌خواهند احترام بکنند که آن‌ها دست از دعوتشان بردارند. . . اگر طرز افکار آن‌ها هم این بود، این مذهب یک مذهبی که در مقابل ظلم در طول تاریخ واقع شده است، نبود. این دو رشته از اول خلقت تا حالا بوده است؛ رشته «تعهد به اسلام و ایستادگی در مقابل ظلم و ستم و دیکتاتوری و قدرت‌های شیطانی» و «سازش». من در طول این نهضت، اشخاصی را دیدم، بسیار هم مردم نمازخوان و ملا و معتبر و این‌ها بودند، لکن در همان یورش اول که سازمان امنیت برد و یک دسته‌ای را اذیت کرد و زد، راحت‌طلبی را برداشتند و انتخاب کردند و کنار نشستند؛ حالا یا ساکت کنار نشستند یا بعضی هم ساکت نشدند و کنار نشستند؛ یعنی، موافقت کردند با دستگاه. این دسته‌ای که خودشان را از اول مهیا کردند برای مقابله؛ مقابله با ظلم، این دسته از اول توجه به این معنا داشتند که این مقابله زحمت دارد، این مقابله شهادت دارد، این مقابله حبس دارد. . . (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱۴، ص. ۵۲۱)

ب: مقام معظم رهبری (حفظه الله)

ایشان همواره بر منش بنیان‌گذار انقلاب اسلامی تأکید نموده و می‌فرمایند: «امام خمینی همان کسی است که گفت رژیم صهیونیستی یک غده سرطانی است که باید از بین برود و هیچ‌گاه نیز در مورد رژیم صهیونیستی تقیه نکرد. امام خمینی در مقابل آمریکا و شرارت‌های او نیز تقیه نکرد و جمله معروف «آمریکا شیطان بزرگ است» سخن امام است. این عبارت که «تسخیر سفارت آمریکا انقلاب دوم و شاید مهم‌تر از انقلاب اول است» نیز جمله امام است. در همان زمانی که همه شعار جنگ جنگ تا پیروزی سر می‌دادند امام می‌فرمود: «جنگ جنگ تا رفع فتنه». این ایستادگی‌های امام بزرگوار بود که پایه‌های نظام اسلامی را مستحکم کرد» (حسینی خامنه‌ای، بیانات مورخ ۱۳۹۲/۰۶/۱۴). نکته مهمی که در فرمایشات معظم‌له وجود دارد تأکید بر «تقیه نکردن امام خمینی در مقابله با آمریکا» است. توضیح مختصر آن که تقیه به معنای حفظ کردن نفس، از شر است و مفهوم آن عبارت است از اظهار کفر و کتمان ایمان یا تظاهر به باطل و مخفی

نمودن حق (تبریزی سبحانی، ۱۴۱۳ق، ص. ۳۱۶) هدف از تقیه چنانچه از تعریف آن روشن است صیانت از جان و مال و آبرو در برابر دشمن می‌باشد (تبریزی سبحانی، ۱۴۱۳ق، ص. ۳۱۸). لکن تقیه، به‌طور مطلق مشروع نیست. به عبارت دیگر این‌گونه نیست که برای حفظ جان و مال و آبرو، در هر موردی تقیه نمودن مشروعیت داشته باشد. بلکه در شریعت اسلام، محرمات و واجباتی وجود دارند که نزد شارع در نهایت اهمیت قرار داشته و حتی قواعد نفی حرج و نفی ضرر و یا اضطرار و اکراه، نیز در این‌گونه مسائل، حکومتی ندارند. مانند تخریب کعبه یا مشاهده مشرفه و همچنین از بین رفتن اصل اسلام و... که در هیچ‌یک از این امور، تقیه جایز نیست. (موسوی خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۱۷۷) بر این اساس مبارزه با دشمنان و تسلیم نشدن در برابر دولت‌هایی که استقلال و عزت مسلمین را نشانه گرفته‌اند، از واجباتی است که در نهایت اهمیت قرار دارد و لذا شارع مقدس، تقیه را در آن‌ها جایز نمی‌داند. از این‌روست که مقام معظم رهبری می‌فرمایند که امام در مبارزه با مستکبرین تقیه هم نمی‌کردند. به عبارت دیگر اهمیت ایستادگی و دفاع از اسلام و عزت مسلمین در برابر چپاولگران بین‌المللی، نسبت به ضررهای جانی و اقتصادی و مشقت زیادی که در این عرصه وجود دارد اهمیت بالاتری دارد.

نکته: باید توجه داشت که ضررهای جانی و مالی که مجاهدین در راه خدا می‌پردازند مقطعی بوده و بر اساس وعده الهی، پیروزی نهایی در انتظار کسانی است که قرآن کریم از آنان به‌عنوان «حزب الله» یاد می‌کند. خداوند در دو آیه از آیات قرآن کریم، (مائده: ۵۶؛ مجادله: ۲۲) وعده پیروزی را به حزب الله داده و در آیه ۵۶ مائده، شرط پیروزی را اطاعت از خدا و رسول و اهل بیت (علیهم‌السلام) بیان نموده و وعده خداوند نیز قطعی و تخلف‌ناپذیر است (روم: ۶). به‌هرحال در تمام تکالیف شرعی، یک مسلمان، مأمور به انجام وظیفه است و این‌که نتیجه چه شود، در نوع وظیفه تفاوتی حاصل نمی‌کند، البته در موضوع مورد بحث ما قرآن کریم نتیجه را نیز به صراحت بیان

فرموده است. لذا از نگاه مقام معظم رهبری (حفظه الله) فلسفه اصلی قیام امام حسین (علیه السلام)، عمل به وظیفه شرعی است؛ نتیجه (چه شهادت باشد و چه شکست دادن دشمن)، در وجوب عمل به این وظیفه دخالتی ندارد. معظم‌له علت ایستادگی در برابر آمریکا را نیز عمل به وظیفه شرعی یعنی ایستادگی در برابر ظلم و ظالمین دانسته می‌فرماید: «علت این‌که ما در مقابل آمریکا کوتاه نمی‌آییم این (وجوب ایستادگی) است. این‌که ما در مقابل فشار تبلیغاتی دشمنان، کم نمی‌آوریم به توفیق الهی، به‌خاطر این است. چون یک وظیفه است ... اگر ما کوتاه بیایم، خدای متعال ما را به همان سرنوشتی و همان دوزخی که آن ستمگر را (سلطان جائر) مبتلا خواهد کرد مبتلا می‌کند. وظیفه ما این است.» (حسینی خامنه‌ای، بیانات مورخ ۱۳۹۸/۰۷/۲۱) رهبر بزرگوار انقلاب در مورد راه نجات از دشمنی استکبار جهانی می‌فرمایند: «نکته بعدی این است که علاج این دشمنی یک چیز بیشتر نیست و آن «فاستقم کما أمرت» ایستادگی است. خداوند متعال به پیغمبرش در مقابل این مشکلات فرمود: «فاستقم کما أمرت و من تاب معک: پس تو چنانچه مأموری، پایداری کن و نیز هر که با تو به‌سوی خدا روی آورده است.» (هود: ۱۱۲) استقامت، ایستادن. البته ایستادگی سختی‌هایی هم دارد نه این‌که کار آسانی است، لکن تسلیم شدن سختی‌های بیشتری دارد. فرقی هم این است که شما در راه استقامت و مقاومت، هر سختی که متحمل شوید خدای متعال به شما اجر خواهد داد: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَخْلُقُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ: اهل مدینه و بادیه‌نشینان اطراف، هرگز نباید از همراهی پیامبر تخلف کنند و نباید جان خویش را از جان او عزیزتر شمارند. چرا که هیچ رنج تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و هیچ قدمی در جایی که کفار را خشمگین کند نمی‌گذارند و از دشمن ضربه‌ای نخورند مگر آن‌که برایشان عمل صالحی نوشته می‌شود.» (توبه: ۱۲۰) هر سختی که شما تحمل کنید

یک عمل صالح است. در حالی که اگر تسلیم دشمن شوید سختی‌هایتان هیچ اجری پیش خدای متعال ندارد، بلکه تن به ظلم دادن، مجازات هم دارد. قرآن اینجوری دستور می‌دهد:

نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید» (حسینی خامنه‌ای، بیانات مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴)

تذکر: در اینجا پاسخ سؤال سوم که در مقدمه مقاله مطرح شد، روشن می‌گردد. بنابر توضیحات فوق، ایستادگی در برابر دشمنان، - اگرچه هزینه دارد - لکن نتیجه قطعی این هزینه‌ها، به وجود آمدن امنیت ملی پایدار در کشور است؛ چرا که خداوند متعال وعده غلبه بر دشمن عنود را به مبارزین در راه خویش، اعلان فرموده است.

نتیجه: در مسئله تأثیر مقتضیات زمان در مواجهه با دشمن محارب، با عنایت به توضیح فوق، دو احتمال وجود دارد. یکی این که مقتضیات، بتوانند در زمان خاصی، حکم وجوب مبارزه با ظلم را به کلی از میان بردارد و دیگر آن که فقط شکل مبارزه را بتواند تحت تأثیر قرار دهد نه اصل وجوب را. در این بین مقتضای اطلاق أدله قاعده نفی سبیل این است که اقتضائات زمانی، تنها شکل مبارزه با مستکبرین را تحت تأثیر قرار دهند، نه تکلیف وجوب مبارزه و ایستادگی در برابر آنان را؛ شهید مطهری در این خصوص می‌نویسد:

«یک وقت مبارزه علنی است، اعلان جنگ است، مبارزه با شمشیر است. این یک شکل مبارزه است و یک وقت، مبارزه هست ولی نوع مبارزه فرق می‌کند. در این مبارزه هم کوبیدن طرف هست... علنی کردن باطل بودن او هست، جامعه را بر ضد او سوق دادن هست، ولی نه به صورت شمشیر کشیدن. این است که مقتضیات زمان در شکل مبارزه می‌تواند تأثیر بگذارد. هیچ وقت مقتضیات زمان در این جهت نمی‌تواند تأثیر داشته باشد که در یک زمان، سازش با ظلم جایز نباشد ولی در زمان دیگر سازش با ظلم جایز باشد. خیر! سازش با ظلم هیچ زمانی و در هیچ مکانی و به هیچ شکلی جایز نیست، اما شکل مبارزه ممکن است فرق کند.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۸، ص. ۹۸) وی علت این نگرش را سیره معصومین دانسته و می‌فرماید: «تاریخ ائمه اطهار عموماً

حکایت می‌کند که همیشه در حال مبارزه بوده‌اند. . . روی این حساب است که ما می‌بینیم همه ائمه اطهار. . . در زمان خودشان با هیچ خلیفه جُوری سازش نکردند و همیشه در حال مبارزه بودند» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۸، ص. ۹۸).

نتیجه‌گیری

بر اساس پژوهش انجام گرفته در پاسخ به سؤالات مطروحه در مقدمه بحث، نتایج ذیل حاصل شد: اولاً امنیت ملی ضروری‌ترین مؤلفه در حیات بشری است که وابسته به استقلال کشور در چهار مقوله اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد و ثانیاً مبنای فقهی در وجوب استکبارستیزی، قاعده نفی سبیل است که دارای دو جنبه سلبی و ایجابی می‌باشد. یعنی دلالت دارد بر آن‌که شارع مقدس به تسلط کفار (حربی و غیرحربی) در هیچ‌یک از حوزه‌های فردی و اجتماعی رضایت ندارد و همچنین اگر مستکبرین، بر مسلمین مسلط شدند، رفع آن بر مسلمین واجب است. علاوه بر آن‌که مقتضیات زمانی، اطلاق این وظیفه شرعی را از بین نمی‌برد - و چنانچه بررسی شد - تنها در شکل مبارزه اثرگذار هستند و آنچه در مشی اولیای دین، از اختلاف در برخورد با دشمنان دیده می‌شود همگی تغییر در شکل است و از نظر ماهیتی هیچ تفاوتی در سیره ایشان وجود ندارد. گاهی می‌بایست مبارزه، به صورت مسلحانه انجام گیرد و این در صورت وجود حمایت مردمی است. در غیر این صورت وجوب مقابله با دشمن به قوت خویش باقی است و باید به صورت روشنگری و دعوت مردم به ایستادگی در برابر طواغیت صورت گیرد. البته گاهی شرایطی پیش می‌آید که قیام مسلحانه در برابر طاغوت، - حتی در صورتی که مردم در صحنه نباشند - واجب می‌شود و آن شرایطی است که سیدالشهداء (علیه السلام) در آن قرار گرفتند. این وضعیت عبارت است از به‌خطر افتادن اصل اسلام و دگرگونی ارزش‌های دینی توسط کفار (حسینی خامنه‌ای، انسان دویست و پنجاه ساله، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۵-۲۵۳).

ثالثاً از بیانات گذشته پاسخ سؤال سوم که در مقدمه بحث مطرح گردید نیز روشن می‌شود. به عبارت دیگر تکلیف مبارزه با مستکبرین، تنها راهی است که امنیت ملی واقعی و فراگیر و پایدار را برای ملت مسلمان حاصل می‌کند و قرآن کریم وعده غلبه نهایی بر کفار را بیان نموده است. نکته مهم این است که این پیروزی، همان امنیتی است که مستضعفین در جوامع بشری به دنبال آن هستند. پس می‌بینیم که قرآن کریم راه امنیت و آسایش را به انسان‌های آزاده، نشان داده است.

تذکر اول: حتی اگر فرض شود که ایستادگی در برابر ظالمین، موجب فشار اقتصادی و یا حتی به خطر افتادن جان و کشته شدن انسان گردد باز هم در فرهنگ ما شیعیان، چنین امری بهتر از زندگی با ذلت و خواری، محسوب می‌شود. این است که حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرمودند: (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۴۴، ص. ۱۹۶)

الموت أولى من ركوب العار و العار أولى من دخول النار

و الله من هذا و هذا جار

تذکر دوم: با بیان مذکور پاسخ کسانی که می‌گویند که ما تا چه زمان و چه میزان، باید منافع اقتصادی را فدای فضای امنیتی کنیم نیز روشن می‌شود. ایستادگی در برابر ظلم، وظیفه شرعی است و نباید آن را به معنای ایجاد فضای امنیتی برای کشور تفسیر نمود و اساساً این عبارت، یک تعبیر ناشایست و مغلطه‌ای بیش نیست. آیا اگر با دشمن مقابله کردند، به معنای ایجاد فضای امنیتی در کشور است؟! دشمن، دشمنی می‌کند و مستضعفین برای احقاق حق، چاره‌ای غیر از مبارزه با او را ندارند. سیره اولیای دین نیز نشان می‌دهد که آن حضرات، عزت دینی و پرچم حق را به هیچ قیمتی بر زمین نمی‌گذاشتند و لحظه‌ای از مبارزه با خصم عقب‌نشینی نمی‌کردند. چنانچه در شعب ابیطالب و در سخت‌ترین محاصره اقتصادی آن روز، پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و مسلمانان درحالی که از کمترین امکانات مادی بهره‌مند بودند، ایستادگی کردند و تسلیم

دشمن مستکبر و ظالم نشدند. بنابراین راهکار رفع مشکلات اقتصادی و جلب منافع مادی برای کشور، مبارزه برای رفع ظلم است و غیر از این مسیر هیچ راهی وجود ندارد و تجربه نیز نشان داده است که هرگونه گُرنش در برابر محاربین، نه تنها جلب منافع اقتصادی را به همراه ندارد بلکه نتیجه آن، وابستگی بیشتر به نظام سلطه و ازبین رفتن عزت دینی و ملی خواهد بود.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه (۱۴۱۴ق)، گردآورنده فرمایشات امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سید رضی، قم: مؤسسه نهج البلاغه.

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۱۷ق)، کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
آل یاسین، شیخ راضی (۱۳۹۷)، صلح امام حسن (علیه السلام) پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی حسینی خامنه‌ای، انتشارات انقلاب اسلامی وابسته به مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای مد ظله العالی.
ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴ق)، معجم مقانیس اللغة، ۶ جلد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان: دار العلم - الدار الشامیه.
اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، موضوع: لغتنامه، لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیه.

انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل (۱۳۷۵)، اسرار آل محمد (علیهم السلام)، قم: الهادی.
پیشوایی، مهدی (۱۳۷۵)، سیره پیشوایان، قم: مؤسسه تحقیقاتی امام صادق (علیه السلام).
تبریزی سبحانی، جعفر (۱۳۷۴)، فروغ ابدیت، ۲ جلد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
تبریزی سبحانی جعفر (۱۴۱۳ق)، الاعتصام بالکتاب و السنة، قم: (بی نا).
تبریزی سبحانی جعفر (۱۴۲۳ق)، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ۳ جلد، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).

جزایری، محمد جعفر (۱۴۱۵ق)، *منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة*، شرح کفایة الأصول در هشت جلد، قم: مؤسسه دارالکتاب.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، *الصحاح - تاج اللغة صحاح العربیة*، مصحح: احمد عبد الغفور عطار، در شش جلد، بیروت: دار العلم للملایین.

چالمرز جانسون (۱۳۹۰)، *برچیدن امپراطوری آخرین امید آمریکا*، (خسرو کلانتری، مترجم)، تهران: مهر ویستا.

حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، ۳۰ جلد، قم: مؤسسه آل البیت (عج).

حسینی خامنه‌ای سید علی (۱۳۶۸)، *نرم‌افزار چندرسانه‌ای نور*، بیانات مورخ ۱۳۶۸/۳/۱۹. حسین خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۰)، *انسان ۲۵۰ ساله*، بیانات مقام معظم رهبری حفظه‌الله درباره زندگی سیاسی مبارزاتی ائمه معصومین (عج)، تهران: گردآوری و تنظیم: مرکز صهبا. حسین خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۸)، *پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری*، بیانات در جمع مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۲/۶/۱۴.

حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۸)، *پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری*، بیانات ۱۳۹۸/۷/۲۱.

حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۸)، *پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری*، بیانات ۱۳۹۸/۸/۲۴.

حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام*، ۱۲ جلد، بیروت: دار الفکر المعاصر.

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، *منهاج الصالحین (الخوئی)*، ۲ جلد، قم: مدینه العلم.

روحانی، حسن (۱۳۸۵)، «سخنرانی آقای حسن روحانی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳۹.

سازمان اوقاف و امور خیریه (۱۳۹۷)، *استکبارستیزی و اصول مواجهه با نظام سلطه*، تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه.

شجاعی، احمد و طهماسبی، حسینعلی (۱۳۹۷)، *استکبارستیزی از منظر قرآن و نهج‌البلاغه*، تهران: نگین سبلان.

- شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه (۱۳۶۲)، النخصال، مصحح: غفاری علی اکبر، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شیروانی، علی (۱۳۸۵)، تحریر اصول فقه شرح اصول فقه، محقق محمدرضا مظفر، قم: دارالعلم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، ۲ جلد، مشهد: مرتضی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، الأملی للشیخ الطوسی، قم: دار الثقافة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، ۸ جلد، قم: هجرت.
- قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۱۳ق)، عمدة المطالب فی التعلیق علی المکاسب، ۴ جلد، قم: کتابفروشی محلاتی.
- قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۲۳ق)، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، قم: انتشارات محلاتی.
- قندوزی بلخی، سلیمان بن ابراهیم (۱۳۷۵)، ینایع المودة لذوی القربی، محقق: حسینی علی جمال، قم: دارالأسوة.
- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، ۸ جلد، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- لنکرانی، محمد فاضل موحدی (۱۴۱۶ق)، القواعد الفقهیة، قم: مهر قم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ۳۳ جلد، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر.
- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم: الهادی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، آموزش عقائد، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴ جلد، تهران: مرکز الكتاب للترجمة و النشر.
- مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ق)، القواعد - مائة قاعدة فقهیة، چاپ چهارم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار شهید آیت الله مطهری، ۲۹ جلد، تهران: صدرا.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، یادداشت‌های شهید مطهری، موضوع: کلام شیعه امامیه، تهران: صدرا.
- مظفر محمدرضا (۱۴۳۰ق)، اصول الفقه، ۲ جلد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۲)، صحیفه امام، مجموعه سخنان و پیام‌ها، ۲۲ جلد، تهران: چاپ و نشر مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (عج).
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۴۰۹ق)، القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للإمام الخميني)، ۲ جلد، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۰ق)، تحریر الوسیلة، ۲ جلد، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران: چاپ و نشر مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (عج).
- نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲)، أجدود التقریرات، (تقریرات خوبی ابوالقاسم)، ۲ جلد، قم: مطبعه العرفان.
- نرم‌افزار چندرسانه‌ای به‌سوی نور، کاری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- هلالی آمری کوفی، سلیم بن قیس (۱۳۷۵)، اسرار آل محمد (عج)، (اسماعیل انصاری زنجان، مترجم)، قم: الهادی.